

نقد برنامه حزب سوسیال دمکراتیک آلمان

باکونین (۱۸۷۰)

برگردان: وحید تقوی

بگذارید وضعیت را در کشورهای خارج از فرانسه بررسی کنیم، جایی که جنبش سوسیالیستی یک قدرت واقعی شده است. . . . حزب کارگران سوسیال دمکراتیک آلمان (S.D.W.P.) و مجمع عمومی کارگران آلمان (G.A.G.W.) که توسط فردیناند لاسال تشکیل شد، هر دو سوسیالیست هستند، بدین معنا که می‌خواهند رابطه‌ی بین کارگر و سرمایه را به شیوه‌ی سوسیالیستی دگرگون سازند [نابودی سرمایه‌داری]. هم لاسالی‌ها و هم حزب آیزناخ [که نامش برگرفته شده از کنگره ۹-۷ آگوست ۱۸۶۹ است که در آیزناخ برگزار شد] کاملاً با یکدیگر موافقت می‌کنند که برای انجام چنین دگرگونی‌ای، مطلقاً ضروری خواهد بود که **نخست دولت اصلاح شود**، و اگر این امر نتواند توسط تبلیغات وسیع و یک جنبش کارگری قانونی مسالمت‌آمیز انجام گیرد، در آنصورت دولت می‌باید با زور اصلاح شود، یعنی با یک انقلاب سیاسی.

تمام سوسیالیست‌های آلمانی معتقدند که **انقلاب سیاسی باید مقدم بر انقلاب اجتماعی باشد**. این یک اشتباه مهلک است. چون هر انقلابی که پیش از انقلاب اجتماعی انجام گیرد، ضرورتاً یک انقلاب بورژوائی خواهد بود -- که تنها می‌تواند منجر به سوسیالیسم بورژوائی شود -- یعنی یک شکل جدید استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی است که موثرتر و زیرکانه‌تر پنهان شده است.

این اصل کاذب -- این ایده که یک انقلاب سیاسی باید مقدم بر یک انقلاب اجتماعی باشد -- عملاً یک دعوت باز از تمام سیاست‌کاران بورژوا لیبرال آلمان جهت نفوذ در حزب سوسیال دمکراتیک آلمان است. و این حزب در موارد متعدد از سوی رهبران -- و نه از سوی اعضای معمولی با افکار رادیکال‌اش -- تحت فشار قرار گرفت تا با دمکرات‌های بورژوائی *Volkspartei* (حزب مردم)، حزب فرصت‌طلبی که فقط مشغول سیاست‌های بورژوایی و به طرز زهرآگینی علیه اصول سوسیالیسم است، ائتلاف کند. این خصومت، توسط حملات بی‌رحمانه‌ی سخنوران میهن‌پرست و مطبوعات رسمی علیه سوسیالیست‌های انقلابی وین وسیعاً به نمایش درآمد.

این یورش علیه سوسیالیسم انقلابی خشم و مخالفت تقریباً تمام آلمانی‌ها را برانگیخت، و لیکنیشت و دیگر رهبران حزب سوسیال دمکراتیک آلمان را بطور جدی شرمسار کرد. آنها می‌خواستند کارگران را آرام کنند و لذا کنترل خود را بر جنبش کارگری آلمان حفظ نمایند و در عین حال، با رهبران بورژوا دمکرات حزب مردم دوستی داشته باشند؛ که بزودی فهمیدند که با مقابله با جنبش کارگری آلمان که بدون حمایت‌اش نمی‌توانستند به قدرت سیاسی برسند، خطای تاکتیکی جدی‌ای مرتکب شده‌اند.

در این رابطه، حزب مردم سنت بورژوازی را که خودشان هیچوقت انقلاب نکنند دنبال نمود. تاکتیک‌هاشان اما، هرچقدر هم که استادانه بکار برده شده باشند، همیشه مبتنی بر این اصل است: جلب کمک قدرتمند مردم به انجام انقلاب سیاسی، ولی چیدن محصول برای خود. این نوع ملاحظه بود که حزب مردم را مجبور کرد تا موضع ضدسوسیالیستی خودش را معکوس کرده و اعلام نماید که او نیز اکنون یک حزب سوسیالیست است. . . . بعد از یکسال مذاکره، رهبران بلندپایه احزاب کارگری و بورژوائی برنامه‌ی معروف ایزناخ را پذیرفتند و با حفظ نام حزب سوسیال دموکراتیک آلمان یک حزب واحد تشکیل دادند. این برنامه واقعاً یک موجود دورگه از برنامه‌ی انقلابی جامعه کارگران بین‌المللی (انترناسیونال) و برنامه‌ی معروف اپورتونیستی دموکراسی بورژوائی است. ...

ماده یک برنامه در واقع با سیاست اساسی و روح انترناسیونال در تضاد است. حزب سوسیال دموکراتیک آلمان می‌خواهد یک دولت آزاد مردمی بنا کند. ولی واژه‌های آزاد و مردمی، با واژه‌ی دولت الغا و بی‌معنا و پوچ شده است؛ نام انترناسیونال حاکی از نفی دولت است. آیا تنظیم‌کنندگان برنامه در مورد دولت بین‌المللی یا جهانی سخن می‌گویند، یا می‌خواهند دولتی برپا دارند که تمام کشورهای اروپای غربی را دربربگیرد -- انگلستان، فرانسه، آلمان، کشورهای اسکاندیناوی، هلند، سوئیس، اسپانیا، پرتغال، و کشورهای اسلاو مطیع اتریش؟ خیر. معده‌ی سیاسی‌شان نمی‌تواند بطور همزمان اینهمه کشور را هضم کند. سوسیال‌دموکرات‌ها با اشتیاقی که حتی نمی‌کوشند پنهانش دارند، اعلام می‌کنند که می‌خواهند میهن پدری پان-آلمانی را برپا دارند. و این دلیل آنست که چرا تنها هدف حزب سوسیال دموکراتیک آلمان، ساختن دولت کل آلمان، نخستین ماده برنامه‌شان است. آنها از تمام میهن‌پرستان آلمانی سبقت جسته‌اند.

کارگران آلمان بجای آنکه خود را وقف ساختن دولت کل آلمان کنند، باید به برادران استثمار شده‌شان در کل جهان پیوندند تا از منافع مشترک اقتصادی و اجتماعی خود دفاع کنند. جنبش کارگری هر کشور باید صرفاً مبتنی بر اصل همبستگی بین‌المللی باشد. ... اگر در تضاد بین دو دولت، کارگران طبق ماده یک برنامه سوسیال‌دموکراتیک عمل کنند، آنها برخلاف تمایلات بهترشان، برعلیه رفقای کارگشان در کشوری دیگر، به بورژوازی خودی خواهند پیوست. بدینترتیب، همبستگی بین‌المللی را قربانی میهن‌پرستی ملی دولت خواهند کرد. این دقیقاً همان کاری است که کارگران در جنگ فرانسه-پروس می‌کنند. تا زمانی که کارگران آلمان به دنبال برپائی یک دولت ملی هستند -- حتی آزادترین دولت مردمی -- آنها آزادی مردم از دولت را به ناگزیر و بکلی قربانی می‌کنند: نتیجتاً آنهایی که یک دولت می‌خواهند، رهائی اقتصادی توده‌ها را قربانی انحصار سیاسی حزب صاحب امتیاز می‌کنند.

حزب سوسیال‌دموکراتیک آلمان رهائی اقتصادی، و با آن رهائی سیاسی پرولتاریا -- یا صحیح‌تر، رهائی‌اش از سیاست و دولت -- را قربانی پیروزی دموکراسی بورژوائی می‌کند. این به صراحت از ماده دوم و سوم برنامه‌ی سوسیال دموکراتیک منتج می‌شود. سه بند اول از ماده دوم از هر جنبه‌ای بر اصول انترناسیونال منطبق است: براندازی سرمایه‌داری؛ برابری کامل سیاسی و اجتماعی؛ هر کارگری باید محصول کامل کارش را دریافت دارد. ولی بند چهارم، با اعلام اینکه رهائی سیاسی شرط مقدماتی رهائی اقتصادی طبقه کارگر است، و اینکه حل مشکل جامعه

تنها تحت یک دولت دموکراتیک ممکن است، آن اصول را پوچ و عملی ساختنشان را ناممکن می‌سازد. بند چهارم در مجموع اینرا می‌گوید:

«کارگران، شما برده و قربانی جامعه سرمایه‌داری هستید. آیا می‌خواهید خودتان را از این وضعیت خفتبار اقتصادی نجات دهید؟ البته که می‌خواهید، و مطلقاً هم محق هستید. اما برای رسیدن به مطالبات برحق‌تان، شما باید اول انقلاب سیاسی کنید. سپس، ما به شما کمک می‌کنیم که انقلاب اجتماعی کنید. بگذارید اول، با توان شما، دولت دموکراتیک برپا گردد، یک دولت دموکراتیک خوب مثل دولت سوئیس: و بعد ما قول می‌دهیم که همان امتیازاتی را به شما بدهیم که کارگران سوئیس از آن بهره‌مند هستند. . . . (به اعتصابات در باسل و ژنو نگاه کنید که بطور بیرحمانه توسط بورژوازی سرکوب می‌شوند.)»

برای مجاب کردن خود به اینکه این فریب باورنکردنی دقیقاً بازتاب دهنده‌ی گرایش‌ها و روح سوسیال دموکراسی است، ناچارید ماده ۳ را بررسی کنید که تمام اهداف فوری و بلاواسطه را ردیف می‌کند تا در تبلیغات مسالمت‌آمیز و کمپین‌های انتخاباتی حزبی به پیش برده شوند. این مطالبات صرفاً کپی برنامه‌ی آشنای دمکرات‌های بورژوازی است: حق رای عمومی همراه با قانونگذاری مستقیم توسط مردم؛ لغو تمام امتیازات سیاسی؛ جایگزین کردن میلشیاوی داوطلب و شهروندان بجای ارتش دائم؛ جدائی کلیسا از دولت و مدارس از کلیسا؛ تحصیلات ابتدائی رایگان و اجباری؛ آزادی مطبوعات، گردهم‌آئی‌ها و انجمنها؛ جایگزینی یک نظام واحد مالیاتی تصاعدی بر درآمد بجای تمام مالیات‌های غیرمستقیم.

آیا این برنامه ثابت نمی‌کند که سوسیال دموکرات‌ها صرفاً مشتاق رفرم سیاسی نهادها و قوانین دولتی هستند، و سوسیالیسم برای آنها چیزی جز یک رویای پوچ نیست که می‌تواند در بهترین حالت در یک آینده‌ی بسیار دور متحقق شود؟

آیا اگر بنا به این واقعیت نبود که آرزوهای واقعی و احساسات رادیکال اعضایشان، یعنی کارگران آلمان، بسیار فراتر از این برنامه می‌رود، ما محق نبودیم که بگوئیم حزب سوسیال دموکراتیک آلمان فقط بمنظور استفاده از توده‌های کارگر همچون ابزاری ناآگاه برای ترویج جاه‌طلبی‌های سیاسی بورژوا دمکرات‌های آلمانی ایجاد شده است؟

در این برنامه فقط دو قطعه هست که سرمایه‌داران بازار آزاد از آن خوششان نمی‌آید. اولی، در نیمه آخر بند ۸ از ماده ۳ است که خواستار برقراری یک روزکار متعارف (محدود کردن ساعات کار)، لغو کار کودکان، و محدود کردن کار زنان می‌شود؛ اقداماتی که با آن بازار آزاد به خود می‌لرزد. بعنوان عاشقان آتشین تمام آزادی‌هائی که بتوانند در جهت منافع خود از آن استفاده نمایند، آنها خواستار حق نامحدود استثمار پرولتاریا شده و بشدت از دخالت دولت منزجرند. معهذاً، سرمایه‌داران بیچاره، به روزگار بدی افتاده‌اند. مجبور شده‌اند تا دخالت دولت را حتی در انگلستان که به هیچ وجه یک جامعه سوسیالیستی نیست بپذیرند.

قطعه‌ی دوم، -- بند ۱۰ از ماده ۸-- حتی مهمتر و سوسیالیستی‌تر از آن است. خواستار کمک، حمایت و اعتبار برای تعاونی‌های کارگری، بخصوص تعاونی‌های تولیدکنندگان (با تمام تضمین‌های ضروری، یعنی، آزادی بسط) از سوی دولت شده است. موسسات تولیدی آزاد، از رقابت با تعاونی‌های کارگری ترسی ندارند، چراکه سرمایه‌داران می‌دانند که کارگران، با درآمدهای نحیف خود، هیچگاه خودشان قادر نخواهند بود که بقدر کافی سرمایه جمع کنند تا بتوانند حریف منابع عظیم طبقه کارفرما شود. . . . ولی اگر تعاونی‌های کارگری که از سوی قدرت و اعتبارات قریب به نامحدود دولت حمایت می‌شوند، شروع به مبارزه کنند و کم کم هم سرمایه خصوصی و هم سرمایه شرکتی (صنعتی و تجاری) را جذب کنند، اوضاع برعکس خواهد شد. . . . چراکه سرمایه‌دار در واقع با دولت در رقابت خواهد بود، و دولت هم البته قدرتمندترین سرمایه‌دار است.

کارگر استخدام شده توسط دولت؛ این اساس و اصل کمونیسم اقتدارگرا، سوسیالیسم دولتی است. دولتی که --در پایان دوره‌ای از گذار ضروری برای پیشرفت جامعه، و بدون تغییر چندانی از سازمان کنونی بورژوازی در قدرت، به سازمان آینده‌ی برابری رسمی برای همه-- به مالک انحصاری بدل شده است؛ دولتی که آنگاه یگانه بانکدار، سرمایه‌دار، سازمانده، و مدیر تمام کارگران کشور، و توزیع‌کننده‌ی تمام محصولاتش خواهد بود. ایده‌آل و اصل اساسی کمونیسم مدرن همین است.